

انقلاب و ناامیدی

در برابر یأس پساانقلابی چه باید کرد؟

آصف بیات ترجمه‌ی انور محمدی



1

هنگامی که از بیرون به امور خاورمیانه می‌نگریم، معمولاً بسیار بدتر از آنچه که واقعاً هستند، به نظر می‌آیند. در سفر اخیرم به مصر، از صحبت با مردم، تماشای شبکه‌های تلویزیونی محلی و خواندن روزنامه‌ها و مشاهده‌ی اوضاع، متوجه شدم که انقلابیون دوران سخت و دردناکی را سپری می‌کنند. گویی سرخوردگی عمیقی بر احساسات کسانی که زمانی به انقلاب چشمگیرشان امید زیادی بسته بودند، سایه انداخته است، چراکه اکنون باید با فاتح‌مآبی مبتذلانه‌ی ضدانقلاب روبرو شوند که تا چندی پیش فقط در حد و اندازه‌های یک رسانه مستقل بود.

نومیدی در مصر، نه شگفت‌آور است و نه عجیب و غریب. تقریباً همه‌ی لحظات پساانقلابی واجد نشاطی خلسه‌آورند که یأس و تضعیف روحیه‌ای عمیق را به دنبال دارد. شاهکار هگل یعنی «پدیدارشناسی روح» (۱۸۰۷) همچون مرثیه‌ای فلسفی-تاریخی در شکست انقلاب فرانسه شناخته شده است. زمانی که استالین به قدرت رسید، تعداد زیادی از انقلابیون روسیه دست به خودکشی زدند. [...] این ادعا که انقلاب‌ها هیچ‌گاه اپیزودهایی آرام و پاک از تحولات نبوده‌اند، کتمان حقیقت است؛ انقلاب‌ها از تناقضات ذاتی‌شان ضربه می‌خورند، تناقضاتی که کشمکش و ناآرامی را به خصلت ماندگار تاریخ انقلاب‌ها بدل کرده است. انقلابی بزرگ، رُزا لوکزامبورگ، تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید انقلاب تنها شکل «جنگ» است که در آن پیروزی نهایی فقط با [تحمل] مجموعه‌ای از شکست‌ها حاصل می‌شود.

بنابراین، نباید از ناامیدی و سرخوردگی [پس از انقلاب] برآشت. ناامیدی و سرخوردگی همچون واکنشی طبیعی به خیانت به آرزوها و بربادرفتن رؤیاهای [پیش از انقلاب] بروز می‌یابد. اما آنچه طبیعی نیست، کناره‌جویی و عدم‌مداخله است. زیرا

عدم مشارکت از این واقعیت چشم می‌پوشد که رویدادی به بااهمیتی انقلاب رخ داده - رویدادی که با [قصد] تشکیل جامعه‌ای از اساس متفاوت با وضعیت پیشاانقلابی، بنیان وضع موجود را به لرزه انداخته است. البته، وقتی می‌بینیم مردم سرگرم امور روزمره‌ی خود از قبیل کار، خرید، ملاقات‌های دوستانه یا رفتن به تعطیلات هستند، شاید تصور کنیم همه چیز به روال عادی برگشته است. آن‌هایی که در انتظار گسست و مقاومت هستند، بی‌شک با مشاهده‌ی سکون مرگ‌بار زندگی روزمره دلسرد می‌شوند. اما به واقع نباید فریب این اوضاع ظاهراً عادی را خورد و دلسرد شد، زیرا به‌سختی می‌توان آن را نشان از رضایت یا سازگاری عمومی دانست. این اوضاع را نیروی درونی خودِ زندگی هدایت می‌کند، نیرویی که با نیاز به خودساماندهی بیان می‌شود؛ این نوعی تکنیک بقا در زمانه‌های دشوار است. حقیقت این است که مصر و همتایان انقلابی‌اش نوعی «رخداد» به معنای بدیویی آن را تجربه کرده‌اند؛ یعنی یک اتفاق اجتماعی غیرمعمول که این سرزمین‌ها را آستن امکان‌هایی پایان‌باز کرده است. درست همین‌جا یعنی در قلمرو امکان‌هاست که کناره‌جویی و عدم‌مداخله مناسب خود را از دست می‌دهد، حال آن‌که انقلابی‌گری افق‌های تازه‌ای می‌یابد. به‌بیانی دیگر، با آن‌که اوضاع آرام به نظر می‌رسد اما واقعیت به گونه‌ی دیگری است.

قطعاً ضدانقلاب قاطعانه تلاش خواهد کرد آپاراتوس دولتی را مجدداً به دست بگیرد، رسانه‌ها را به انحصار خود درآورد، جامعه‌ی مدنی را مهار کند و قانونی سرکوبگرانه، شاید سفت‌وسخت‌تر از نسخه‌ی پیش از ۲۰۱۱ آن، وضع کند. ضدانقلاب برای تحقق این اهداف، بر ایدئولوژی‌ای معطوف به بقای خودش تکیه خواهد زد که از یک سو شوونیسم ملی و جهانی‌گرایی نئولیبرالی، و از سوی دیگر نوعی دینداری محافظه‌کارانه و سیاست اخلاقی سلفی‌مآبانه را ترکیب می‌کند، هرچند دل‌خوشی از سلفی‌گری ندارد. اما این رژیم جدید باید بر شهروندانی حکومت کند که به طور قابل توجهی تغییر کرده‌اند. بخش‌های بزرگی از فقرای شهری و روستایی، کارگران صنعتی، و طبقه‌ی متوسط فقیرشده و زنان و جوانان به‌حاشیه‌رانده‌شده دوره‌هایی هرچند کوتاه از احساس آزادی، مشارکت در فضاهای نامحدود فعلیت‌بخشی به خود، خودگردانی محلی و شادی‌های جمعی را تجربه کرده‌اند. در نتیجه، برخی از سفت‌وسخت‌ترین سلسله‌مراتب‌ها به چالش کشیده شدند. حضور فوق‌العاده زنان در فضاهای عمومی، حساسیت‌های پدرسالارانه را تهدید کرد، و آزار عمومی آنها یکی از اصیل‌ترین جنبش‌های تاریخ معاصر مصر را ایجاد کرد. جوانان انقلابی، در عین این‌که با کُشگری و جان‌فشانی خود احترام نسل‌های قبل را به دست آوردند و از سوی آنان به رسمیت شناخته شدند، بزرگ‌ترهای خود را به بی‌عاطفگی و همدستی متهم کردند. کارگران از کارفرمایان خود، دانشجویان از اساتید و شهروندان از مراجع اخلاقی و سیاسی خواستار شفافیت و پاسخ‌گویی بودند. دورانی بود که همبستگی اشتراکی، در میان خون‌ریزی‌های فرقه‌ای به‌خوبی سازماندهی‌شده، به‌طرزی مبتکرانه احیا شدند. همه‌ی این شهروندان فرودست در لحظاتی انقلابی زندگی کردند که در آن تشخیص درست از غلط دشوار بود.

خاطرات آن اپیزودهای استثنایی و سرچشمه‌های اخلاقی که ایجاد کردند، به بخشی از آگاهی مردمی بدل شده است. همه‌ی این‌ها می‌توانند بنیادی هنجاری برای تخیل و ایجاد جامعه‌ای با نظم اجتماعی فراگیرنده که به همبستگی، مرام برابری‌خواهانه و عدالت اجتماعی اهمیت قائل باشد. حتی اگر اصلاح دولت‌های اقتدارگرا مستلزم مجموعه‌ی متفاوتی از مبارزات طاقت‌فرسا باشد، تغییر حساسیت‌های جامعه همچنان پیش‌شرطی برای تحولات دموکراتیک گسترده باقی می‌ماند. در این معنا، انقلاب چیزی بیش از تغییر رژیم و اصلاح دولت است. اصلاح دولت - که به جای خود ارزشمند و ضروری است - باید به دنبال پیشبرد و تسهیل زمینه‌های ایجاد یک نظم اجتماعی جدید، فراگیرنده و برابری‌خواهانه نیز باشد. اگر از گرامشی تبعیت کنیم، حتی تحت سایه‌ی

دولت‌های اقتدارگرا و اقتصادهای نولیبرال، می‌توان و باید بر چنین پروژه‌ای کار کرد. زمانی پیشنهاد دادم که این پروژه می‌تواند با ایجاد یک «شهروندانی فعال» (active citizenry) به واسطه‌ی نوعی «هنر حضور» (art of presence) آغاز شود؛ شهروندانی شجاع و خلاق که به رغم تمامی مشکلات اراده جمعی را غالب سازند. این امر مستلزم دور زدن محدودیت‌ها، استفاده از هر آنچه ممکن است و کشف فضاهای جدیدی است که آنجا شنیده، دیده، احساس شوند، و به خودشان فعلیت بخشند.

اگر بخواهیم حقیقت را بگوییم، توان دولت‌ها، حتی دولت‌های اقتدارگرا، در کنترل جوامع بدون چرخش به توتالیتاریسم – مثل آلمان شرقی کمونیست که پلیس مخفی (اشتازی) فایل‌های اطلاعات یک‌سوم جمعیت را در اختیار داشت – محدود است. از قضا در موقعیت‌هایی چون مصر فضاهای پی‌گیری این استراتژی مساعدتر از دولت‌های لیبرال دموکراتیکی چون آمریکا است، زیرا در دولت‌های لیبرال دموکراتیک دستگاه‌های نظارتی – قانونی یا فنی – بسیار فراگیرتر و دقیق‌تر از دولت‌های سرکوبگر اما ملایم ما هستند. در منطقه‌ی ما، گریزگاه‌های اجتماعی غیررسمی بیش‌تر است، مناطقی که در آن‌ها بهتر می‌توان هنجارهای جایگزین مخالف با منطق دولتی را نهادینه کرد. اریک گارنر، یک آمریکایی سیاه‌پوست که توسط یک افسر پلیس بازداشت و خفه شد، در حال فروش غیرقانونی سیگار در خیابان‌های نیویورک بود. در خیابان‌های شهرهای خاورمیانه، میلیون‌ها اریک گارنر به شکلی غیررسمی و غیرقانونی کار می‌کنند، بدون این‌که دولت‌ها بتوانند کار خاصی با آن‌ها بکنند.

زندگی غیررسمی، روابط و نهادهایی که در حاشیه کنترل دولتی قرار دارند، بخش وسیعی از هستی اجتماعی‌اند که در آن برخی از خلاقانه‌ترین (و نیز ضداجتماعی‌ترین) تلاش‌ها شکل می‌گیرند؛ از جمله در محافل خانوادگی، اعضای خویشاوندان، دوستان، یا در میان افرادی که در محل زندگی، اجتماعات، و محیط‌های کاری غیررسمی باهم در تعاملند. فضاهایی درون جهان هنر، محافل روشنفکری، انتشار کتاب، تولید محصولات فرهنگی، رسانه‌های اجتماعی جدید، روزنامه‌نگاری مستقل، و حرفه‌هایی حقوقی و معماری، یا مددکاری اجتماعی می‌توانند گفتاری بدیل و شیوه‌هایی غیرارتدوکس برای بودن و انجام امور پدید آورند. حتی نهادهای تحت نظارت دولت مانند مدارس، دانشگاه‌ها، شهرداری‌ها، انجمن‌های محله، شوراهای شهر، باشگاه‌های دانشجویی، اتحادیه‌های کارگری، و سندیکا‌های حرفه‌ای اغلب توسط کاربران نقاد و خلاق تبدیل به فضاهایی می‌شوند برای به‌چالش کشیدن برخی از ارزش‌های سیاسی و اجتماعی محوری.

شهروندان فعالی از این دست، در عین حال، آماده‌ی سرنگونی توان حکمرانی دولت اقتدارگرا هستند، زیرا دولت معمولاً نه از بالا یا بیرون از جامعه، بلکه از درون و با بافتن منطق خود در تاروپود اجتماعی – از طریق هنجارها، روابط، و نهادها – حکم می‌راند. به‌چالش کشیدن آن هنجارها، روابط و نهادها، یقیناً از مشروعیت دولت می‌کاهد و توان حکمرانی‌اش را مختل می‌کند. در واقع، شهروندان فعال می‌توانند از این هم فراتر روند تا دولت را مجبور کنند و خود دهند که طبق ارزش‌هایی که شهروندان فرودست در جامعه می‌پروراند، رفتار کند. از همان ابتدا بدیهی بود که قانون ممنوعیت مصرف الکل در اوایل دهه ۱۹۳۰ در ایالات متحده ارزش و اعتباری نخواهد داشت؛ چرا که بسیاری از شهروندان به طور غیرقانونی اقدام به مصرف الکل می‌کردند؛ در نتیجه این قانون تغییر کرد. پوچی و بی‌معنایی منع رانندگی زنان حتی بر حاکمان عربستان هم روشن است و آن‌ها نیز کاری نمی‌توانند بکنند جز پذیرفتن این‌که زنان قادر به انجام کارهای مردان هستند. یک دولت اقتدارگرا نمی‌تواند برای مدت طولانی به‌طور مسالمت‌آمیز بر شهروندان دموکراتیک حکومت کند.

آیا این طرز فکر بدان معناست که ما به شیوه‌های قدیمی بازگردیم؟ به یک معنا بله، تاحدودی به این علت که نظم کهن دوباره روی کار آمده است. اما اکنون نکته‌ی کاملاً متفاوتی نیز وجود دارد: این‌ها شیوه‌هایی قدیمی در زمانه‌ای جدید هستند، یعنی زمانی که نظم کهن با سوژه‌های سیاسی جدید و سوژگی‌های نو مواجه می‌شود؛ زمانی که خاطرات فداکاری، طعم پیروزی و خیانت به آرزوها به احتمال زیاد کم رنگ می‌شوند، اما نارضایتی توده‌ای مردم نابسامانی‌های اجتماعی دوره‌ای را در پی خواهد داشت. این‌ها لحظات سیاسی ناشناخته‌ای هستند که سرشار از امکان‌های نامعین‌اند، امکان‌هایی که در آن‌ها مشارکت اجتماعی معنادار مستلزم آمیزشی خلاقانه میان شیوه‌های کهن و جدید سیاست‌ورزی است.